



13/12/2020

فاتح سامع

## راست یا دروغ - تاریخ ویا افسانه

اخیرا در رخنانه (فیس بوک) تبصره ی درمورد زنده یاد رحیم رفعت ، به قلم یکی از هموطنان عزیز ما زیر عنوان:

(خاطره ای من از استاد رحیم رفعت و خاطره او از ببرک کارمل) نگاشته شده است. بهتر است قبل از ابراز نظر من، نخست در آخر همین تبصره ،خاطره شاد روان رحیم رفعت را از خامه نویسنده و مبصر توانای کشور ما جناب محمد عارف منصوره مطالعه فرمایید که مرا وادار ساخت تا من هم خاطره از زنده یاد رحیم رفعت را که دوست شخصی و مدتی همکارم بود بنویسم. تا خوانند های گرامی در پرتو آن در مورد صحت و سقم داستان وی بی طرفانه و خردمندانه قضاوت کنند. قابل یاد هانی می دانم که من بدون هیچگونه وابستگی باوری ، سیاسی به دفاع ویا جانبداری از کسی و یا ملامت و سلامت نظر کسی دیگر ،این تبصره را نه نوشته ام . امید سو تفاهم نشود. اما معتقدم که نباید رویداد ها را به شکل مجرد و نا پخته عرضه کرد زیرا تاریخ سازی با افسانه های سرگرم کننده چسب و جاذبه ندارد.

بیت معروف می گوید:

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشیند گناه است

زنده یاد رحیم رفعت نویسنده و تحلیلگر توانا و مترجم خوب بود . در وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت ،از زمانیکه محصل بودکار می کرد . من از مدت زمان زیاد او را می شناسم که در یک محل بود وباش داشتیم . فکر می کنم در حدود 12 تا 14 سال در سن از من بزرگتر بود. ازدانشگاه کابل ، دانشکده زراعت دیپارمنت وترنری ساینس یا علوم حیوانات فارغ شده بود. با مقامات بلند پایه ح د خ ا روابط نزدیک و دوستانه داشت ، انسان ظریف ، طنزگو ، و از شیفتگان مولانا جلال الدین بلخی رومی بود . هر وقتی موسیقی را با سروده مولانا گوش می کرد ویا اشعار او را کسی می خواند حالت درونی اودگر گون می شد . زنده یاد رفعت ، از طریق مطبوعات در سفر های خارج با زعمای کشور به صفت ترجمان همراه بود. او برای داودخان ، رهبران ح د خ ا ، به شمول ببرک کارمل ، داکتر نجیب ، ترجمه می نمود. به همین دلیل چهره معروف و شناخته شده در مطبوعات کشور بود.

اما زنده یاد رفعت استاد نبود و واژه استاد معمولا به کسی اطلاق می شود که در دانشگاه ویا مکتب و مدرسه تدریس کرده باشد . برای تفکیک کسی که در دانشگاه تدریس کند بطور متعارف استاد و اگر در مکتب شغل آموزگاری دارد معلم خطاب می شود . به هر صورت وقتی انسان های زیادی در کشور ما القاب استاد را دارند ما می توانیم بدون رعایت اصل ، هر کس را که خواسته باشیم استاد و پیر و پیشوا ، داکتر و انجینر و کارشناس ، علامه و نابغه شرق خطاب کنیم ، این بحث باشد به سر جایش .

ناگفته نماند من زمانیکه در دانشگاه کابل معلم جوان بودم با کابل تایمز بطور قرار داد بالمقطع مدت ده سال به صفت ادیتور و ویرایشگر ، هر روز برای سه ساعت بعد از دانشگاه ، به استثنای سال های که در خارج بودیم ، کار می کردم . شاد روان رفعت ، یک مدت کوتاه رییس کابل تایمز نیز بود، من از او خاطرات ، قصه ها ، طنز های زیادی شنیده ام . مثل معروف است که جهان دیده بسیار گوید دروغ .

البته من به دفاع و جانبداری از کسی و یا از روی حب و بغض ، باور و اندیشه و طرز دید شخصی نه می خواهم قضاوت کنم و برای ثبات ادعا و اندیشه شخصی خود سخنان دیگران را شاهد بیاورم . قضاوت در موضوعات بی طرفانه باشد تا از آن تاریخ جعلی و پته خزانه علامه حبیبی؟! ساخته نشود.

**گزارت سخن گوئی و در بند بمانی**

**به زانکه دروغت دهد از بند ز های**

**سعدی**

فکر می کنم شخصا من شاد روان رحیم رفعت را از بسیاری اشخاص بهتر می شناسم . اودر جالب سازی خاطرات و قصه های خود ، برای سرگرمی مجلس سلیقه ای ، ذهنی ، اضافه گویی ، اغراق آمیز و حتی مبالغه گونه صحبت می کرد . البته آن هم ممکن بعضی اوقات بنا بر نوشیدن الکول بود که افراط می نمود .

من ده ها قصه او را بیاد دارم . انسان بی ریا و صریح رک و راست بود . نظرانتقادی خود را با طنز و فکاهی و ظرافت ابراز می کرد . درویش صفت بود . برای حفظ جا و مقام ، کرنش و چاپلوسی نه می کرد . از حضور نیرو های نظامی شوروی در کشور افسرده و مغموم بود . بعضی اوقات با کنایه و ظرافت ماهرانه صحبت می کرد . امانباید بسیاری از صحبت ها ، گفتار و نقل و قول هایی او جدی گرفته شود .

**راست گو تا و ا رهی از چنگ من**

**مکر ننتشاند غبار چنگ من**

**گفت چون دانی دروغ و راست را**

**ای خیال اندیش پر اندیشه ها**

**دل نیارامد ز گفتار دروغ**

**آب و روغن هیچ نفروزد فروغ**

**در حدیث راست آرام دلست**

**راستی ها دانه دام دلست**

**مولانا**

به عنوان مثال من از جمله صد ها قصه اش چند تا را می نویسم بعضی **جنبه کنایه و برخی مبالغه و شماری هم ریشخندی و مسخره گی** دارد .

ا- من با زنده یاد رفعت از زینه های تعمیر مطبعه دولتی از دفتر روزنامه کابل تایمز در مکرویان ، ساعت تقریبا پنج عصر برای گرفتن سرویس های مطبعه که کارمندان را به استقامت های مختلف شهر انتقال می داد ، پایان می شدیم . یک نفر از همکاران یا روزنامه نگار ها باشخصی به نام حمید **ر و غ** ، داماد سلیمان لایق ، صحبت می کرد .

رفعت او را صدا زد . « بیا که بریم ، از سرویس می مانی ، حالا حرکت می کند با حمید روغ ایستاد نشو ، که لینن کاری ات میکند . حمید روغ در هر جمله ولوکه در مورد مایکرو بیالوژی و یا گیاه شناسی و کیمیای عضوی صحبت می کرد ، یکی دو جمله از لینن کبیر نقل قول می نمود . فقط مثل ملا ها و چلی ها کم سواد مدارس دینی که در هر چیز یک حدیث را برای اثبات ادعا و بیان خود ذکر می کنند . ما هر دو با خنده بطرف سرویس رفتیم .

## 2- از زبان خودش نقل و قول می شود

در هتل کانتیننتل در باغ بالا کانفرانس بود از کشور های سوسیالیستی مهمانان و خبرنگاران زیاد آمده بودند . ترجمان ها در زبان های انگلیسی ، فرانسوی ، هسپانوی ، آلمانی ، روسی و غیره برای دسته های مختلف مهمانان ترجمه می کردند ، رفعت برای جمع گروه خود به انگلیسی ترجمه می کرد . یک شخص را که از اعضای بلند پایه حزبی ودولتی بود و من اسم اش را به خاطر نزاکت نه میگیرم ، چنین معرفی کرد .

این رفیق داکتر ——— است . این جناب در راه مبارزه موی های سر خود را سفید ساخته است . پس از یک مکث کوتاه افزود : نه تنهاموی های سر خود را ، بلکه موی های ک - - خود را نیز سفید ساخته است ، اینکه بعد چه شد لازم به تذکر نیست .

## 3- زنده یاد رفعت قصه کرد .

مرا رفیق محمود بریالی گفت : پیش شاه محمد دوست ، وزیر خارجه برو و برایش بگو ، مرا رفیق بریالی فرستاده است ، تا ترادر یکی از دفاتر وزارت خارجه توظیف کند . به وزارت در بایسکل گل آلود خود رفتم و بایسکل خود را در پهلوی موتر وزیر خارجه ایستاد کردم . پیش ریس دفترش رفتم . گفتم برای وزیر صاحب بگوئید ، که رفیق بریالی مرا فرستاده است تا شما را ببینم .

ریس دفتر مرا گفت ، شما بفرمایید بنشینید ، من از وزیر صاحب اجازه بگیرم .

پس از اجازه وزیر ، مرا گفت بفرمایید : وقتی داخل اتاق وزیر شدم ، وزیر پای های خود را یکی بالای دیگری مثل محمد زایی ها بلند گذاشته بود ، اخبار پیش رویش بود . من در نزدیک دروازه سلام دادم ، استاد شدم برای تقریبا پنج دقیقه ، اصلا به طرف من نگاه نکرد و متوجه اخبار بود . من بی طاقت شدم بدون اجازه رفتم ودر چوکی کنار میزش نشستم . در آن وقت اخبار را از پیش روی خود دور کرد .

وزیر پرسید : رفیق رفعت چطور آمدی ؟

رفعت : مرا رفیق بریالی نزد شما فرستاد .

وزیر : شما در قوم چه هستید ؟

رفعت : درانی هستم صاحب ،

وزیر: چطور دورانی هستی ؟ قواره توبه درانی نه می ماند .

رفعت : یک دست خود را به یک ران خود زدم و دست دیگر خود را در ران دیگر خود زدم و گفتم ، این یک ران واین دو ران . می شود دورانی ، پس من دو رانی هستم .

وزیر : بطرفم خیره خیره از پشت عینک های خود نگاه کرد ، با تعجب وترش رویی .

وزیر: باز پرسید . در کدام رشته تحصیل کردی ؟

رفعت : در رشته حیوانات ، از دانشکده زراعت ، دیپارتمنت وترنری ویا بهداشت حیوانات فارغ شدم . داکتر حیوانات هستم ؟

وزیر : رشته حیوانات ، به وزارت خارجه چه ارتباط دارد ؟

رفعت : والله نه می فهمم صاحب ، مرا رفیق بریالی فرستاد و گفت : در وزارت خارجه حیوانات زیاد است ، تودر همان جای بسیار بدردمی خوری .

وزیر : به قهر گفت بیرون شو لچک، زود برای از دفتر.

رفعت افزود به سرعت از دفتر برامدم ، از ریس دفتر که مرا می شناخت یک سگرت گرفتم ودود کردم ، از ایشان خواهش کردم.

اگر لطف فرمایید و از وزیر صاحب پرسیان کنید که رفعت می گوید : من بروم و یا باشم ( اشاره به فکاهی مشهور دو زن همسایه که در بالای بام های خویش گفت وگو داشتند وبا همدیگر می جنگیدند و اشاره به بقال کوچه می کردند که چطور و چه کارت کند . بقال ایستاد وپرسید که حالا من بروم ویا باشم . )

ریس پرسید : رفعت صاحب شما با وزیر صاحب به توافق نرسیدید ؟

رفعت : والله درست نفهمیدم ، اکر یکبار پرسیان کنید، بد نه می شود.

ریس دفتر داخل دفتر وزیر می شود.

رفعت : من دوپای داشتم ودو ی دیگر قرض کردم ، از زینه ها به سرعت پائین رفتم ، بایسکل خود را سوار شدم دیگر تا شاه محمد دوست وزیر بود ، نزدش نرفتم.

**4- با داکتر نجیب به کنفرانس سران کشور های غیر مسلک رفتم ، وقت نان شد ، در یکی از هتل های لوکس که چراغ آبی خیره وموسیقی آرام بخش داشت برای صرف غذا رفتیم ، من یک طرف میز وداکتر نجیب طرف دیگر میز نشست .**

غذا را آوردند . نزدیک ما ریس جمهور المان نشسته بود.

داکتر نجیب مرا گفت : از ریس جمهور پرسیان کنید که راجع به افغانستان چه می دانی ؟ من هرچه برای داکتر نجیب گفتم، چون پروتوکول نیست ، لازم نیست بی مقدمه صحبت کنیم.

داکتر نجیب اصرار کرد خوش داشت با هر کس داخل صحبت شود. من هر چه دلیل گفتم ، نشنید.

من بسیار گرسنه بودم ومی خواستم غذا بخورم.

مجبور شدم از ریس جمهور مذکور پرسیان کنم.

اودر جوابم به صدای غور چیزی گفت و من قطعاً نفهمیدم،

داکتر نجیب پرسیان کرد ، چه گفت ؟

رفعت : من گفتم ، صاحب ، پشت اش نگرده ، خوب گپ نزد.

داکتر نجیب بیشتر کنجکاو شد اصرار کرد : بگو ! چه گفت ، باز گفتم صاحب خوب گپ نزد.

داکتر نجیب : خوب ، بگو هر چه گفت ؟

رفعت : دیدم آهسته بالايم عصبانی می شود.

گفتم : گفت نان ته بخور ، وقت سوال نیست.

**5- در حالیکه داکتر نجیب وبعضی از ارا کین دولت حضور داشتند ، شهنواز تنی مرا گفت:**

تنی - رفعت صاحب مرد تاریخ هستی.

رفعت : بروت های توهم به تاریخ می ماند ، نجیب و دیگر ها بالایش خندیدند.

**6- قصه جالب دیگر از زبان زنده یاد رفعت ؛** در زمان که اختلاف امین وتره کی پخش شد. از دفتر وزیر اطلاعات و فرهنگ (اسم اش را فراموش کرده ام) برایم زنگ آمد. در آن وقت رییس روزنامه انیس بودم. برایم امر شد. عکس تره کی را پایان و عکس امین صاحب را بالا کن. من همین کار را کردم . چند دقیقه بعد باز زنگ آمدو گفت؛ نه ! عکس تره کی صاحب را پس بالا کن و عکس امین را پایان کن. گفتم چشم؛ و همین بالاو پایان کردن را

انجام دادم. چند دقیق بعد باز زنگ آمد که عکس تره کی را پایان کو . عکس امین بالا کو . من اطاعت کردم. چند دقیقه بعد باز زنگ آمد. این بار بدون اینکه دستور را بشنوم . **من گفتم: کدام شه بالا کنم**

**7- در وزارت یکی از اعضای بلند پایه حزب دیموکراتیک به تخلص دهنشین را یاد کرد.** که من (رفعت) برایش مکتوب نوشتم. **ده** را بسیار کوچک و جدا نوشتم و **نشین** را بسیار بر جسته نگاشتم . برایم زنگ زد و گفت :

چرا تخلص مرا چنین نوشتی ؟ برایش گفتم : تخلص خورا خودت **نشین** مآندی من خو نمادیم.

**8-یک قصه در مورد زنده یاد رحیم رفعت از زبان دیپلمات سابق وزارت خارجه و سکرتر سفارت افغانستان در لندن، فلان در کلیفورنیا؛ سابق هم صنفی من در لیسه غازی.**

دیپلمات: من از صحن وزارت خارجه می خواستم به طرف دفتر روابط بین المللی در تعمیرکهنه بروم. عجله داشتم . رفعت صاحب مرا صدا زد و اصرار کرد که یک بار بیا و پس برو . من مجبور رفتم که با شخصی به نام صوفی مصروف جر و بحث است. صوفی پاکستانی از صوبه سرحد بود. او داماد سلیمان لایق بود. در همان روز ها شخصی از قبایلی ها به نام ---تره خیل به دولت تسلیم شده بود.

رفعت رو به طرف من کرد و گفت : گوش کو ، صوفی می گوید: ما حالا اشرار و ضد انقلاب را می کشیم. و ایزار پاکستان را می کشیم. شما قضاوت کنید. من پرسیدم . شما در این مورد به صوفی چه گفتید؟

رفعت : من برایش گفتم. حالا خو پاکستان ایزار ما را کشیده است. اول باید ایزار خود بگیریم و باز ایزار پاکستان را بکشیم. شما در مورد چه می گویید؟

دیپلمات: من خندیدم و گفتم ، بلکه دقیق گفتم.

فکر می کنم ذکر همین مطالب بسنده خواهد بود تا لحظه ای با خود فکر کنیم و از سخنان سر گرم کننده و افسانه های ساختگی خودش تاریخ نسازیم.

من مدافع کسی نیستم، ببرک کارمل هزاران پیرو و سر سپرده در زمان زعامت خود داشت . یک چیز را فراموش نکنیم که تمامیت خواهان سه دوره را دوره سقاوی می گویند : دوره حبیب الله کلکانی ، دوره ببرک کارمل و دوره استاد ربانی و فرمانده مسعود را.

البته میرهن است که زعمای افغانستان در طول تاریخ توسط کشور های پر قدرت جهانی؛ زمانی روس و انگلیس ، در راس قدرت نصب شده اند.

در پنجاه سال اخیر و در زمان جنگ سرد امریکا و شوروی به مثابه دوا بر قدرت تقریباً جهان را به دو بخش طرفدار و مخالف خود تقسیم کرده بودند ، خواهی نخواهی جنبش های روشنفکرانه چپ و راست تمایلات خود را به یکی از این دو قدرت داشتند . ج. د. خ. ا. مطابق پالیسی خود از حمایت همه جانبه شوروی بر خور دار بود . **ببرک کارمل قبل از زعامت در تمام عمر خود برای تامین عدالت اجتماعی و حقوق مساوی اقوام و باشندگان کشور مبارزه کرده بود ، و هیچ کسی از آن اغماض کرده نه می تواند.**

ریس های جمهور برای بیانیه و خطابه خود دست یار ها در بخش های مختلف اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، نظامی ، امنیتی ، صنعتی ، کشاورزی ، صحتی ، امور زنان ، جوانان ، و غیره دارند . هر کس بخش خود را می نویسد بعداً توحید می شود و ایراد میگردد.

این داستان بی محتوای رحیم رفعت را در مورد ببرک کارمل و برخورد اهانت آمیز مشاور، به داستان هایی می ماند که از ذهن ایشان در چند قصه محدود تراوش کرده است و به داستان ملا نصر الدین شباهت دارد.

هكذا الهام از طفل خورد سال که پنج سوره می خواند زنده یاد رفعت از خود داستان ملاقات شمس و مولانا ساخته است که مانند سایر قصه هایش حقیقت ندارد.

در بسیاری از کانفرانس ها در خارج ، خوابش می برد. بنابراین ، من بی طرفانه این داستان را بی اساس ، بی معنی ، پر تعصب می پندارم. همچنان اینکه رحیم رفعت از ملای مسجد پیرسان کرد که در مورد اسلام کدام کتاب را بخوانم.

این هم از جمله ی یکی از فکاهی های معمول اوست. رفعت در مورد مسایل اسلامی و مولانا شناسی اطلاعات کافی داشت. او هرگز نیازی نداشت که از ملای بی سواد مسجد محل چنین سوال بکند.

بهرتر است از دید بی طرفانه قضاوت کنیم . **ببرک کارمل با تقوی ترین زعيم افغانستان بوده است** . او را از بی خانگی و زندگی فقیرانه اش با دزد های مزدور های امریکایی مقایسه کنیم. پس از شکست روس و آمدن امریکا و نوکر هایش مردم افغانستان به مراتب با وجود بیلیون ها دالر در وضعیت بد اقتصادی فقر قرار گرفتند که هیچ افتخاری ندارند.

و حتی زمینه جنگ های ویرانگر و تجزیه کشور را برای مدت طولانی مساعد ساخته اند . من از جایگاه یک انسان غیر وابسته نظر یک استاد و دانشمند شناخته شده کشور را در لنک زیر شریک می سازم.

نا گفته نماند که قبل از ببرک کارمل تا زمان داود خان یک نفر جنرال از مردم تاجیک و سایر ملیت ها وجود نداشت . در زمره تمام رهبران ح دخ ا از نظر بسیاری از تحلیل گران غیر جانبدار , سابقه مبارزاتی وی کاملن روشن و آشکار است. پس وقت آن است که همه از گذشته بیاموزیم و بدون گرایش های قومی و زبانی بامشت واحد و هبستگی تمام کشور خود از سلطه اشغاگران و نوکران داخلی و مزدوران وارداتی شان نجات بدهیم.

<https://homayundotorg.wordpress.com/2020/12/03/%d8%a8%d8%a8%d8%b1%d9%83-%d9%83%d8%a7%d8%b1%d9%85%d9%84-%d9%81%d8%b1%d8%af-%d8%b2%d8%b1%d9%86%da%af-%d9%88-%d8%b3%d9%8a%d8%a7%d8%b3%d8%aa-%d8%a8%d8%a7%d8%b2-%d9%83%d8%a7%d8%b1%d9%83%d8%b4%d8%aa%d9%87/>

**این همتبصره آقای منصوری زیر عنوان: " خاطره ای من از استاد رحیم رفعت و خاطره او از ببرک کارمل"**

استاد رحیم رفعت از کدر های سابقه دار و بلند پایه جناح پرچم بود. او در دوره حاکمیت کمونیستان، در سمت های بلند وزارت خارجه ایفای وظیفه نمود. مذکور همکار معتمد و مترجم ورزیده کارمل بود که در ملاقات ها و جلسات مهم و محرم، او را همراهی می کرد. او با يك تحول فکری و درونی، مسیرش را از کمونیزم بسوی اسلام تغییر داد و تا قله رفیع شهادت صعود کرد، در دوران حکومت مجاهدین، یکروز که او را در دفتر امرالله صالح در کلوله پشته دیدم، در پاسخ سوالم که: رفعت صاحب! چه شد که از رژیم قبلی به مجاهدین پیوستید؟ گفت

يك روز صبح زود که به قصد دفتر، از خانه خارج شدم، کودکی را دیدم که پنج سوره ای در دست داشت و بسویم می آمد. نزدیک شد و سلام داد و با لحن کودکانه گفت: کاکا جان مسجد رفتم که سبق بخوانم، اما ملا صاحب نبود. میشه سبق ام را برم یاد بتی؟ تقاضای معصومانه و صادقانه او، مجال تردید را از من گرفت و با تبسم برایش گفتم بیا که بریم خانه تا در سبق هایت کمک کنم. با خود گفتم چند دقیقه او را درس میدهم، بعد به دفتر میروم

هنگام درس دادن به آن کودک، احساسی برایم دست داد که باید این کتاب را بخوانم. کودک بعد از نیم ساعتی با خوشحالی رفت، اما من از رفتن به دفتر منصرف شدم و در خود فرورفته بودم. فردا نزد ملای محل رفته و از او پرسیدم، برای فهم قرآن چه کتابی را بخوانم؟ او برایم تفسیر کابلی را توصیه کرد. تفسیر کابلی را تهیه کردم و به خواندنش آغاز کردم. چند روزی چنان مصروف خواندن آن بودم که کار فراموشم شده بود. از دفتر برایم تماس گرفتند و جویای احوال شدند. من که ماموری منضبط بودم و بدون دلیل غیرحاضری نمیکردم، همکارانم نگران سلامتی ام شده بودند. به آنها گفتم، دیگر نمیخواهم کار کنم. در اول جدی نگرفتند و اصرار کردند. بعد ها، هم من و هم آنها با این واقعیت کنار آمدیم. حقیقتاً چنان تحولی در درونم ایجاد شده بود که برای زن و فرزندانم نیز شوکه آور بود.

من در حالی به مطالعه کتب دینی رو آورده بودم که شمارش معکوس سقوط رژیم کمونیستی آغاز شده بود. با ورود مجاهدین به کابل، با وساطت برخی از فعالین فرهنگی مرتبط به احمدشاه مسعود که اصول گرا ترین و پُرشور ترین

قوماندان مجاهدین بود، در ارتباط شدم و مدتی را با دوکتور عبدالرحمن در نشریه ( دریخ ) کار کردم. من که عمری ( با اندیشه چپ و در قالب حزب دموکراتیک خلق کار کرده ام، حالا سرنوشتم را با مجاهدین گره زده ام.

در جریان جنگهای تنظیمی در کابل که هزاران خانواده پایتخت نشین، خانه و کاشانه شانرا ترك گفته، روانه کشور های دیگر شدند، فامیل استاد رفعت نیز بقصد رفتن به یکی از کشور های غربی، وطن را ترك نمود، اما استاد رفعت آنها را همراهی نکرد، در کابل و زیر باران راکت های حکمتیار و شرایط ناگوار جنگهای داخلی باقی ماند. سرانجام مجاهدین نیز بعد از پنج سال استخوان شکنی، کابل را به طالبان ترك گفتند و استاد رفعت با یاس و نومیدی در کابل باقی ماند. او که عمق تراژیدی افغانستان را درک میکرد و تنهای تنها مانده بود، در دفتر صلیب سرخ مشغول بکار شد و برای رهایی از تنهایی و بیکسی، برای بار دوم ازدواج کرد. اما این بار نیز زنده گی او دستخوش توفان دیگری شد.

او پیغامی از احمدشاه مسعود دریافت نمود که باید به پنجشیر برود. استاد رفعت که ارادت عمیق قلبی به مسعود شهید داشت، بدون تردید و از راه طولانی و طاقت فرسای چترال روانه پنجشیر گردید. در مسیر راه شدیداً بیمار شد که با هلیکوپتر به پنجشیر منتقل گردید. ورود وی به پنجشیر، مصادف به تشکیل حکومت شهید عبدالرحیم غفورزی بود. بعد از صحت یاب شدن، استاد رفعت به هدایت مسعود شهید، در معیت غفورزی و همراهانش به ولایت بامیان رفتند که در نتیجه سانحه مرموز هوایی بشهادت رسیدند. روح آن انسان وارسته و به حق پیوسته، قرین رحمت لایزال الهی باد! او که بقول شریعتی در دو راهی فاجعه و فلاح، آگاهانه رستگاری را برگزید، با سرخرویی به ابدیت پیوست. من که شاهد شهادت بسیاری از مجاهدان عزیز بوده ام، به شهادت او اشک ریختم و اندوهگین شدم. هرچند در خانواده ای فراموشکار جهاد، ناشناخته و گمنام مانده است.

**و اما خاطره ای استاد رحیم رفعت از ببرک کارمل!**

باری من از زبان خودش شنیدم که

ببرک کارمل مشاور روسی داشت که در همه ی امور از او مشوره میگرفت. مخصوصاً در مورد محتوای ( سخنرانی هایش که چه بگوید و چه نگوید. زیرا به نظر مشاور روس، کارمل هنگام سخنرانی، خودرا کنترل نمیتوانست و بعضاً یا بيمورد حرف میزد و یا خارج از موضوع در کابل جلسه ی سران کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین بود، و قرار بود کارمل در آن محفل سخنرانی نماید. قبل از آغاز مجلس، همراه با کارمل به دفتر مشاور رئیس جمهور رفتیم که فقط يك ميز و يك چوکی در آن وجود داشت که مخصوص مشاور بود و هر کس که آنجا میرفت باید ایستاده میبود. مشاور رو به کارمل نمود و گفت: روی این چند موضوع صحبت کن، نه حاشیه روی کن و نه خارج از موضوع حرف بزن. کارمل با علامت تأیید سرش را تکان داده، از اتاق خارج شد و مشترکاً روانه ای مجلس مذکور شدیم. من مسئولیت ترجمه سخنانش را به انگلیسی داشتم.

کارمل طبق معمول در جریان سخنرانی احساساتی شده، عنان کلام از دستش رفت و خارج از موضوع سخنانی ایراد کرد. مشاور که جریان جلسه را تعقیب مینمود، بلافاصله بعد از ختم سخنرانی، کارمل را به اتاقش احضار نمود. وقتی وارد اتاق مشاور شدیم، مشاور خیلی عصبانی بود. رو به کارمل نموده گفت: من به تو احمق نگفتم مطابق برنامه گپ بزن. کارمل رویش را به عقبش که من ایستاده بودم نموده با زهر خند ذلیلانه ای گفت: رفعت صاحب چه بگویم، مشاور صاحب است دیگه

**من بدون هیچ عکس العملی ساکت بودم و نظاره گر**

متعاقب آن قرار بود در جلسه ای دیگر حزبی اشتراك نمائیم، که در آنجا قبل از آغاز سخنرانی کارمل، گرداننده با القاب دهن پُر کنی چون رئیس جمهور محترم، رئیس شورای وزیران و رئیس شورای انقلابی از کارمل خواهش نمود تا به جایگاه سخنرانی حاضر شود. تصادفاً کارمل در مسیر رفتن به جایگاه مخصوص، باید از نزدیکی من رد میشد. شاید همزمان توهین مشاور و توصیف گرداننده مجلس، در ذهنش جمع شده بود و میان شان تعادل نمی دید. همینکه نزدیک من شد از زیر چشم، نگاه خاصی به من کرد و من که نمیخواستم، نگاه معنی دار و توهین آمیزی به او داشته (باشم، از حیا چشمم را به زمین دوختم

دیروز که ۲۴ مین سالروز مرگ عبرت انگیز کارمل بود. برخی در مدح وی و بسیاری در ذم وی داد سخن دادند و عده ای از دوستان بنابر پیوند ها و تعلقات تباری، از او سیمای سیاستمدار آگاه، معتدل و حلیم را ترسیم نمودند. این بزرگواران فراموش کرده اند که هزاران تن از مبارزان و مجاهدان این وطن به امضاء و دستور مستقیم او اعدام

شدند. او بود که در پلینوم های متعدد حزبی، دکترین (تشدید مبارزه آشتی ناپذیر علیه ارتجاع و ضد انقلاب) را تجویز و در قالب این استراتژی نظامی بود که قری و قصبات کشور بمباران و به مخروبه مبدل شد و سیل مهاجرت به خارج از کشور جریان پیدا کرد. او بود که نه حمله مدهش و سهمگین را تنها بر دژ تسخیر ناپذیر پنجشیر فرمان داد. ... او بود که آرزوی مسخ مردم ما را به الگوی انسان شوروی در سر داشت و بگور بُرد و صد ها مورد دیگر

با کدام منطق و استدلال از چنین شخصی که بانی و باعث آنهمه خشونت و جنایت در کشور است و ندامتش را در پایان عمر بصراحت اعلام نمود، سیمای انسان معتدل ترسیم می کنید؟ چگونه می توانید هم از مجاهدان و آزادی خواهانی که بدست او شهید شدند، تجلیل نمائید و هم او را بستائید. چطور قاتل و مقتول را توأمان در ذهن تان جمع نموده اید؟ این چه انصاف و معقولیتی است؟

نه اینست که می خواهید، از قبیله گرایانی که مانیفست اعتقادی شان نژاد و تبار شان است، اقتباس نمائید و توجیه کنید، چون زیر پای ملا های دیوانه طالب، فرش سرخ پهن شده و گله ای بیمار، خواب اقتدار سنتی و بدوی شانرا در سیمای زشت آنها می بینند و امروزه در وصف شان مدیحه سرایی میکنند، ما هم کم نیاریم و از کارمل استقبال کنیم پسندیده نیست، مقلد پلیدی ها و زشتی ها باشیم و دنباله رو بدوی های فاقد اصالت تاریخی، مؤمن ماموریت فاستبقوا الخیرات را بعهدہ دارد

<https://www.facebook.com/mohammadaref.mansoricft> [0]=AZUkEfZYdIFXyP1aS8f7qsOaY  
Dmac1qVxeAywVKIdQX1AO72VXpnWD9dUU\_HP2uPqpgtz4IOAYh95eHDwhMidBPfVNi19CC  
8QdO4ILxlvceBf9TP6aLM1NQ9RHKxgzWW8& tn =-UC%2CP-R